آمریکا، عراق و موازنه جدید سیاسی در جهان عرب

گرچه تاکنون بحث‏های زیادی درباره اشغال عراق توسط آمریکا و پی‏آمدهای آن‏ صورت گرفته،ولی به تغییر موازنه سیاسی در جهان عرب و نگرانی‏های ناشی از وضعیت کنونی نزد اعراب کمتر توجه شده است.در واقع با اشغال عراق جهان عرب‏ در وضعیت تازه‏ای قرار گرفته و به دغدغه‏های جدید و جدی دچار گشته است؛ چندان که هر یک از این نگرانی‏ها می‏تواند سر منشاء مشکلات و نابسامانی‏های‏ فراوانی در عراق و منطقه گردد.توجه به تحولات عراق می‏تواند به زوایای مهم اما پنهان این بحث کمک کند.

بیشتر کشورهای عربی سال‏هاست که روابط خوب و بعضا ویژه‏ای با غرب، بخصوص ایالات متحده آمریکا،دارند.این ارتباط پس از دوران جنگ سرد و یکه تاز شدن آمریکا،در مقام تنها قدرت مطلق جهان،بیشتر تقویت شد و کشورهای عرب‏ با آمریکا و سیاست‏های آن کشور همسوتر گشتند.با این حال وقایع یازدهم سپتامبر 2001 آمریکا را به یکباره از خوابی گران بیدار کرد.از جمله نتایج حادثه یازدهم سپتامبر آن بود که آمریکا گروه‏های تند رو اسلامی(سنی مذهب)را منشاء تروریسم بین‏المللی‏ علیه خود تلقی کرد.کشورهای عربی نیز گرچه عموما دارای حکومت‏های غیر مذهبی‏ هستند،ولی گروه‏های تند رو بخشی از جامعه آن کشورها را تشکیل می‏دهند.از همین رو آمریکا در اعلام جنگ علیه تروریسم نمی‏توانست این واقعیت را نادیده‏ بگیرد اما دست کم برخی جوامع کشورهای عربی پرورش دهنده و تولید کننده‏ گروه‏های تند رو تروریستی علیه آن کشور هستند.

از سوی دیگر آمریکا در لوای شعار جنگ با تروریسم و سلاح‏های کشتار جمعی به‏ عراق حمله برد و این کشور را اشغال نمود.از جمله هدف‏های اعلام شده آمریکا در اشغال عراق می‏توان به یافتن سلاح‏های کشتار جمعی،دستگیری صدام و ساقط کردن دولت او،مبارزه با بن‏لادن و گروه تروریستی القاعده و برقراری دموکراسی‏ در آن کشور اشاره کرد.آمریکا،همزمان با اشغال عراق،شعار دیگری را نیز سر داد که‏ تا اعماق جهان عرب نفوذ کرد و آن لزوم برقراری دموکراسی در خاورمیانه بزرگ بود. این شعار بر اندام بسیاری از دولت‏های عرب خاورمیانه لرزه انداخت.

آمریکا پس از ناتوانی در یافتن سلاح‏های کشتار جمعی یا آشکار کردن روابط نهادینه‏ میان حکومت صدام و بن‏لادن شعار"برقراری دموکراسی‏"را سر لوحه برنامه خود قرار داد(طرفه آنکه اشغال عراق خود اسباب همکاری میان صدامیان و بن‏لادنیسم را فراهم آورد).آمریکا و انگلیس بزرگترین دستاورد خود را در عراق ساقط کردن یک‏ حکومت بد و جایگزین کردن آن با حکومتی مبتنی بر دموکراسی می‏دانند؛دموکراسی‏ در چارچوب تحقق خاورمیانه بزرگ و دموکراتیک.

بر بستر چنین زمینه‏ای آمریکا برقراری ثبات در عراق را از طریق تشکیل یک حکومت‏ دموکراتیک مورد توجه قرار داد.مقصود حکومتی است که بر پایه رای اکثریت مردم‏ شکل گیرد.با توجه به ترکیب جمعیتی عراق،طبعا در چنین حکومتی،شیعیان اکثریت‏ را در اختیار می‏گرفتند.چنین وضعیتی افزون بر ایجاد باور نسبت به پای بندی ایالات‏ متحده به مبانی دموکراسی دو دستاورد استراتژیک برای آن کشور داشت:

نخست،تبدیل عراق به الگویی برای حاکمیت اکثریت و رعایت موازین حقوق بشر؛ و دوم،به نوعی نشان دادن نارضایتی خود از وضعیت کشورهای سنی مذهب و مطرح ساختن شیعیان در برابر آنان.

بنابراین استراتژی آمریکا در عراق بر این قرار گرفت که شیعیان بتوانند حق اکثریت‏ خود را به دست آورند.همین تمایل کفه موازنه قوا در داخل عراق را به نفع شیعیان تغییر داد و برای نخستین بار پس از هفتاد سال آنان توانستند در حکومت و دولت عراق به‏ اکثریت دست یابند.هم اکنون نشانه‏هایی از تغییر این استراتژی به چشم می‏خورد. دقیق‏تر بگوییم دست کم تمایل نهفته در استراتژی آمریکا نسبت به شیعیان عراق تغییر یافته است.اما چرا؟در تبیین بن بست پدید آمده در تعاملات سیاسی در عراق و تشدید خشونت در این کشور در چند ماه گذشته می‏توان به مباحث زیر توجه کرد:

واقعیت این است که از همان ابتدا که رویکرد اشغال عراق،در لوای شعار خاورمیانه‏ بزرگ و دموکراتیک،کشورهای عربی را هدف قرار داد نگرانی‏های بسیاری این کشورها را فرا گرفت.کشورهای عرب گرچه از روابط حسنه و ویژه‏ای با آمریکا برخوردار بودند،ولی هر دو سیاست و بخصوص چگونگی اجرای آن را به سختی به چالش‏ کشیدند.آنان در پس اشغال عراق همواره نگران روی کار آمدن حکومت شیعی بودند. از همین رو هر یک،به شیوه خود،به مخالفت با سیاست آمریکا پرداختند.با این حال‏ حکومت شیعی در عراق تشکیل شد و اکثریت شیعی همراه با گروه‏های کرد که نوعا با کشورهای عربی ارتباط خوبی نداشتند،بر سر کار آمدند.در نتیجه این تحولات، موازنه سنتی در میان اعراب خلیج‏فارس و منطقه خاورمیانه،و نیز میان اعراب و آمریکا بر هم خورد.

کشورهای عربی همواره برای رویاروئی با چالش‏های سیاسی خود،چه در داخل و چه در خارج،روی کمک آمریکا حساب می‏کردند.آمریکا نیز در تمام موارد در کنار حکومت‏های این کشورها قرار داشت.اما در موضوع اخیر،آمریکا خود بزرگترین‏ چالش را سبب شده بود.آمریکا از یک سو در برابر جهان عرب سنی مذهب،حکومت‏ عربی و شیعی را قرار می‏داد و از سوی دیگر خواستار دگرگونی سیاسی در آن کشورها و قلع و قمع گروه‏های مذهبی افراطی بود.هر دو این تحولات به معنای تضعیف‏ جهان عرب بود و وضعیت تازه‏ای را سبب می‏گردید که می‏توانست به سقوط رژیم‏ در برخی کشورهای عربی بینجامد.

کشورهای عربی نه تنها نیروی شبه نظامی را،همچون القاعده و طالبان،که بعضا موجب بسط نفوذ و قدرت‏شان در منطقه شده بود،از دست دادند،بلکه موجودیت‏ خود را نیز در معرض خطر دیدند.از سوی دیگر روی کار آمدن حکومت شیعی‏ موجب ارتقاء جایگاه اقلیت شیعه در کشورهای سنی شد و ایران شیعه را نیز از جایگاه‏ برتری برخوردار کرد.در مقابل اعراب در وضعیت به مراتب ضعیف‏تری قرار گرفتند. بدین ترتیب کیفیت ارتباط اعراب و آمریکا،موازنه سیاسی بین گروه‏های داخلی‏ شیعه و سنی،موازنه قدرت و نفوذ سیاسی در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس،و بالاخره موازنه سیاسی بین ایران و اعراب بر هم خورد.

این بر هم خوردن توازن موجب گردید که از ابتدا اعراب در اندیشه رویارویی با این‏ تحولات باشند.گرچه ممکن است مقابله با تحولات به معنای نوعی درگیری با آمریکا تلقی شود،ولی نشان‏دهنده آن نیز هست که اعراب در سکوت و بدون تبلیغات‏ گام‏های عملی در این عرصه برداشته‏اند و از خصومت‏های سنتی آمریکا با کشورهای‏ تند رو عرب،نظیر سوریه،و نیز ایران کمال بهره را برده‏اند.بدین ترتیب تلاش آنان‏ برای جلوگیری از عملی شدن استراتژی آمریکا در به قدرت رساندن شیعیان نسبتا موفقیت‏آمیز بوده است.

در تجزیه و تحیلی خشونت‏های عراق نیز به چند نکته می‏توان پی‏برد:

نخست،درباره طرف‏های درگیر.پیکره اصلی گروه‏های خشونت‏گرا و حمله‏ کننده را پس از اشغال کامل عراق،صدامیان اعضای القاعده و سپس سنی‏های تند رو ضد شیعه تشکیل دادند.طرف دیگر درگیری در ابتدا بیشتر نیروهای اشغالگر و سپس‏ بیشتر شیعیان بودند.جایگاه جهان عرب در این کارزار طبعا در جانب گروه‏های‏ خشونت‏گرا بود.

دوم،زمان اوجگیری خشونت‏ها بر علیه شیعیان.در این خصوص هرگاه موضوع‏ انتخابات و مراجعه به آراء مردم مطرح می‏گردید،از خشونت بر علیه شیعیان به عنوان‏ یک اهرم استفاده می‏شد و مذاکرات سیاسی بین گروه‏های شیعه و سنی با شدت‏ خشونت‏ها ارتباط می‏یافت.به روشنی معلوم بود هرگاه که باج خواهی‏های سیاسی‏ به نتیجه نمی‏رسد خشونت علیه شیعیان اوج می‏گیرد.در این عرصه نیز جایگاه‏ کشورهای عربی قابل پیش‏بینی است.این کشورها اغلب از مواضع گروه‏های سنی‏ تند رو و صدامیان مستقیم و غیر مستقیم حمایت می‏کردند.

سوم،در خور توجه بودن روابط رسمی و رفتار دیپلماتیک کشورهای عربی با عراق. بیشتر این کشورها به عراق به عنوان کشوری فرو دست که می‏تواند رقیب بالقوه آنان‏ باشد و می‏نگریستند و هیچیک حاضر نبودند عراق جدید را بپذیرند.نکته مهمتر اینکه‏ همه این کشورها به دولت دوران انتقالی ایاد علاوی روی خوش نشان دادند و به‏ توسعه روابط دیپلماتیک با وی پرداختند،گرچه وی یک عنصر بعثی قدیمی و متمایل‏ به آمریکا است و سیاست‏هایش،هم به لحاظ نزدیکی با کشورهای عربی و هم ضدیت‏ با ایران و گروه‏های مذهبی،یادآور سیاست‏های صدام بود.حال آن که پس از اولین‏ انتخابات آزاد و روی کار آمدن ابراهیم جعفری به شکل‏های مختلف در پی خرده‏گیری‏ و بهانه جویی از وی بر آمدند.این رفتار نیز نشان می‏دهد که کشورهای عربی استراتژی‏ آمریکا در عراق را به چالش می‏کشند.

نکته چهارم،منبع امکانات مالی و تسلیحاتی خشونت گرایان است.آیا می‏توان‏ پذیرفت که این همه تسلیحات و مهمات که هر روزه علیه مردم عراق به کار می‏رود باقی مانده مهمات دوران صدام حسین باشد که نیروهای آمریکایی و یا عراقی آن را نیافته‏اند؟اگر چنین نیست بهای این سلاح‏ها را چه کسانی می‏پردازند؟آیا باقی مانده‏ پول‏های پنهان شده صدام است که هزینه این خشونت‏ها را تأمین می‏کند؟در پاسخ‏ باید گفت که نه تسلیحات و مهمات قابل توجهی از زمان صدام و به طور آزاد در دست‏ مردم مانده است و نه پولی از آن دوران هزینه‏ها را تأمین می‏کند.در این میان هر چند نمی‏توان به سادگی تهمت تأمین تسلیحات را متوجه کشورهای عربی کرد،ولی در عین حال نمی‏توان جوامع افراطی آنان را از موضوع بری دانست و تساهل حکومت‏ها درباره آنان را امری عادی تلقی نمود.همه تحلیل‏ها حکایت از آن دارد که فشار بر گروه‏های شیعه حاکم و قدرتمند شدن گروه‏های سنی و غیر مذهبی مورد خواست‏ جهان عرب است.در واقع منافع جهان عرب با منافع عراق دموکراتیک در تضاد است.هر قدر درگیری در عراق ادامه باید آمریکا در جبهه عراق زمین گیرتر و موضوع‏ خاورمیانه بزرگ از دستور کار خارج می‏شود.درماندگی آمریکا در باتلاق عراق نه‏ تنها بلا اشکال،بلکه خوب نیز هست.از سوی دیگر به قدرت رسیدن حکومتی ضعیف‏ در عراق و تخاصم آن با ایران نیز قدرت سیاسی بیشتری به اعراب منطقه می‏دهد.این‏ امر نیز می‏تواند به تعیین تکلیف درگیری‏های خشونت‏آمیز در عراق کمک کند.بنابراین‏ به نظر می‏رسد کشورهای عربی با این اقدامات و موضع‏گیری‏های خود تلاش‏ می‏کنند موازنه سیاسی علیه خود را باز تعریف و متعادل کنند.

در این میانه نشانه‏هایی بر نگرانی آمریکا و تغییر استراتژی آن کشور دلالت می‏کند. آمریکا که حکومت اکثریت را پذیرفته بود و به قدرت رسیدن شیعیان را برای ایجاد موازنه مورد نظر خود در جهان عرب لازم می‏دانست،اینک دچار تردید شده،به نوعی‏ از حمایت اکثریت دست شسته و بر گروه‏های افراطی و ترویست سنی مذهب سهل‏ گرفته است.به نظر می‏رسد این سیاست صرفا ناشی از این باور غلط است که گروه‏های‏ سنی مذهب و حتی تا حدودی افراطی نوعا طرفدار آمریکا هستند،این در حالی است‏ که این طور القاء شده که گروه‏های شیعه در اتحاد با آیران قرار گرفته و در پی ایجاد آشوب در منطقه هستند.این القائات تا حدود زیادی موثر واقع شده است و موجب‏ ایجاد تغییراتی در سیاست آمریکا شده است.

در مجموع می‏توان چنین گفت که گرچه آمریکا قدرت نظامی فائقه در منطقه است، اما خود را در جایگاه قدرت فائقه سیاسی تثبیت نکرده است.عوامل و عناصر متعددی‏ در ایجاد بلوا و آشوب و جنگ داخلی و نیز آرامش و صلح در عراق موثرند.کشورهای‏ عربی از جمله مهمترین این عوامل هستند.اعراب منافع فراوانی دارند و در مقابل با خطرهایی جدی نیز رویارویند.موازنه سنتی در میان آنها و میان آن‏ها و ایالات متحده‏ بر هم خورده است و دور نیست که کشوری شیعی به کلوپ آنان وارد شود.پذیرش‏ این واقعیت برای اعراب بسیار دشوار است،بنابراین بسیار خواهند کوشید که از رخداد آن جلوگیری کنند.

در چنین موقعیتی است که انجام مذاکره میان ایران و آمریکا در مورد عراق معنا و مفهوم بسیار مهمی می‏یابد.این مذاکرات نه از منظر مناسبات ایران و آمریکا که از منظر تثبیت یک تحول مهم و ظهور یک حکومت شیعه و نیز ثبات در عراق بسیار مهم است. منافع حیاتی ایران ایجاب می‏کند که این مذاکرات از منظر ایجاد ثبات در عراق،روی‏ کار ماندن یک حکومت اکثریت شیعه و پای بند به روابط حسن همجواری با ایران‏ انجام شود.چنین نتیجه‏ای می‏تواند آثار مثبتی بر منافع ایران در منطقه و جهان داشته‏ باشد.